جلسه 324

دوشنبه 24/01/88

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

یک مطلبی راجع به بحث دیروز عرض کنم:

بحث در این بود که اگر لسان یک خطاب حرامٌ باشد، مثل شرب از اناء غصبی، ولی لسان خطاب دیگر مجرد نهی باشد یا مکروهٌ باشد وقرینه باشد که این مکروهٌ به معنای کراهت لزومیه است، مثل استعمال آنیه ذهب و فضه. تزاحم شد، یا من باید از اناء غصبی آب بخورم و یا از آنیه ذهب و فضه.

آقای حکیم فرمودند: چون لسان حرمت عصب به لسان حرمت است، ولی لسان خطاب نهی از استعمال آنیه ذهب و فضه به لسان حرمت نیست، یا نهی است، یا مکروهٌ است. ولذا خطاب تحریم غصب مقدم است عند التزاحم و ما باید از استعمال اناء غصبی اجتناب کنیم.

آقای سیستانی این مطلب را اینطور توجیه کرده اند که بگوئیم که حرمت در جائی است که در قرآن چیزی مورد نهی قرار گرفته باشد. الحرام ما حرم الله فی الکتاب. در آن نهی هایی که در غیر قرآن است تعبیر به حرام نمی کنند. تعبیر می کنند به نهی و کراهت.

این فرمایش آقای سیستانی را ما دیروز مطرح کردیم و از خود روایات شواهدی آوردیم بر رد این نظریه.

این مطلب باقی ماند که ایشان کلماتی نقل کرد از علماء عامه، مثل شافعی، مالک، قاضی ابی یوسف، وکلامی هم نقل کرد از سید مرتضی در الذریعه، که مفادش این بود که آنچه که در قرآن بیان شده است، به او می گویند حرام، ولی آنچه که اجتهاد می شود به او نمی گویند حرام.

اقول: این مطلب به نظر ما دلیل بر فرمایش آقای سیستانی نیست. یک مطلبی است که در زمان ما هم مطرح است. می گویند برداشت شما از دین این است. به نام دین این مطلب را نگوئید. بگوئید ما فهممان از دین این است. مگر دلیل واضحی باشد. اینها می گفتند قلت ورع است که انسان اجتهاد بکند بعد بیاید بگوید خدا این را می گوید، حرّم الله. بگوئید رأی ما این است. اگر تعبیر کنید منهی عنه یا مکروهٌ اشکال ندارد، اما نگوئید خدا این را حرام کرده است. چون این مقدار که مبغوض است را فهمیدیم، اما اینکه بیائیم صددرصد بگوئیم حرام است، این درست نیست، بلکه برداشت ما این است.

سؤال وجواب: کلام در این است که عامه این را می گفتند. می گفتند آنچه که با رأی و اجتهاد فهمیدید قلت ورع است که بگوئید هذا حلال و هذا حرام. یعنی جائی که اجتهاد می کردند تعبیر نمی کردند حرام که یعنی دین این را می گوید.

خب ائمه علیهم السلام ما که اجتهاد نمی کردند. لا نفتیکم بآرائنا و إنما نفتیکم باحادیث عن رسول الله نتوارثها کابر عن کابر. فرمود ما به شما نظر خود را نمی گوئیم رأی نمی دهیم. یک شخصی خدمت امام علیه السلام عرض کرد أرأیت؟ طبق نقل حضرت فرمود یعنی چه؟ مگر من رأی دارم؟! لا نفتیکم بآرائنا إذا لکنا من الهالکین، و إنما نفتیکم باصول علم و احادیث عن رسول الله نتوارثها کابر عن کابر. خب اینجا دیگر جای اجتهاد نیست که حضرت بخواهند بگویند چون اجتهاد بود اصطلاح شده است بین علماء که در موارد اجتهاد تعبیر به حرام نکنند. و با این شواهدی که از روایات ذکر کردیم معلوم می شد که اینطور نبود که ائمه علیهم السلام حرام را فقط در جائی بکار ببرند که در قرآن آمده است. نخیر. شواهد زیادی آوردیم، کسانی که تتبع بکنند ممکن است بیشتر از این هم شاهد پیدا کنند.

سؤال و جواب: آقای سیستانی گفته اند طبق احتمال دوم و چهارم، طبق احتمال دوم که بشود حرام آن چیزی که در قرآن آمده، چون می شود مصداق فریضه یعنی ما قدره الله فی الکتاب، آنوقت مقدم می شود عند التزاحم بر آن چیزی که در قرآن نیامده است در سنت آمده است. وطبق احتمال چهارم هم حرام به حرام شدید می گفتند، به حرام غیر شدید می گفتند منهی عنه یا مکروه. باز حق تقدم با اهم است. ما عرضمان است که هیچکدام از این دو احتمال عرفی نیست خلاف روایات است.

اما راجع به فرمایش آقای حکیم ما یک مطلبی عرض کنیم: ما از سابق در ذهنمان اینطور بوده ببینید قبول می کنید یا نه. در باب تزاحم ما ترجیح به اهمیت تکلیف میدهیم ونه به قوت احتمال تکلیف. یعنی اگر شما یک طرف تکلیفتان با علم وجدانی بود، یک طرف دیگر با اماره یا اصل بود، مشهور می گویند هیچ ترجیحی بین اینها نیست.

ما به نظرمان این درست نیست و می توانیم مطلب آقای حکیم را فی الجمله طبق این نظری که ما انتخاب کردیم تصحیح کنیم. ما نظرمان را بگوئیم: ما می گوئیم اگر تزاحم شد بین حرام قطعی و حرام استصحابی، یا بین حرام ثابت بالاماره و حرام استصحابی، عقلاء ترجیح می دهند می گویند این آب یقینا نجس است، آن آب مستصحب النجاسة است، شما مجبوری یکی از این دو آب را بخوری، اما مجبور نیستی آن آبی را که یقینا نجس است بخوری و فوت ملاک صددرصد باشد. ترجیح با این است که آن آب مستصحب النجاسة را بخوری بلکه اشتباه باشد و واقعا استصحاب خلاف واقع باشد. فوت ملاک در این شرب ماء مستصحب النجاسة قطعی نیست، اما فوت ملاک به شرب ماء نجس معلوم بالوجدان قطعی است. عقلاء ترجیح می دهند که شما اجتناب کنید ومی گویند مرجح است که شما اجتناب کنید از آن اناء و ماء اول. و طبق بیانی که در بحث تقید خطاب تکلیف عرض می کردیم، که هر خطاب تکلیفی مقید است به عدم اشتغال به واجب اهم یا مساوی، طبق آن بیان خیلی مطلب واضح است. چرا؟ برای اینکه اشتراط خطاب تکلیف به عدم صرف قدرت در آن واجبی که درجه اثباتش کمتر نیست، مثلا این خطاب لا تشرب النجس در این آب مستصحب النجاسة، وجوب اجتناب از این آب دوم که توسط خطاب لا تشرب النجس فهمیده شده، مشروط بودنش به اینکه در صورتی ما می گوئیم از این آب اجتناب کن که صرف قدرت در اجتناب از آن آب مقطوع النجاسة نکنید. این اشتراط مسلم است. چرا؟ برای اینکه محتمل نیست که خطاب إجتنب عن النجس بگوید از آب دوم که مستصحب النجاسة است اجتناب کن ولو به قیمت اینکه مجبور باشی آب مقطوع النجاسة را عند التزاحم بخوری.

می گویند جناب مولا! آخه به ما یاد دادند گفته اند ترجیح مرجوح بر راجح قبیح است. اینکه شما بیائی بگوئی باید اجتناب کنی از این آب مستصحب النجاسة حتی در فرض تزاحم، یعنی در مقام تزاحم از این آب مستصحب النجاسة حتما اجتناب کن برو اضطرارت را با شرب آب مقطوع النجاسة برطرف کن. خب این محتمل نیست که شارع در مقام تزاحم بگوید باید از مستصحب النجاسة اجتناب کنی ولی مقطوع النجاسة را مرتکب بشوی. این مستهجن است.

پس این مقدار خطاب تکلیف مقید است.

اما خطاب لا تشرب النجس، إجتنب عن النجس نسبت به آن ماء مقطوع النجاسة احتمال می دهیم مطلق باشد، بگوید باید از آب مقطوع النجاسة اجتناب کنی وحق نداری به بهانه اجتناب از آن آب مستصحب النجاسة بیائی و این آب مقطوع النجاسة را بخوری. حق همچنین کاری را نداری. اجتنب عن الماء المقطوع النجاسة وجوبا مطلقا، یعنی حق نداری این آب مقطوع النجاسة را بخوری. حتی در حال تزاحم برو آن آب مستصحب النجاسة را بخور. این را که شارع می تواند بگوید.

پس اطلاق إجتنب عن النجس نسبت به این آب مقطوع النجاسة جاری است چون یقین داریم آب مستصحب النجاسة یقینا وجوب اجتناب از او مطلق نیست. یعنی یقین داریم بر ما جائز است که بیائیم آب مستصحب النجاسة را بخوریم در مقام اضطرار و تزاحم.

سؤال وجواب: فرض این است که ما کاری به مرجح های دیگر نداریم. شما هر مرجحی را که حساب می کنید من حیث هو هو حساب می کنید. ما فعلا می گوئیم درجه اثبات تکلیف هم در مقام تزاحم باید ملاحظه بشود. چرا؟ برای اینکه آن خطاب تکلیفی که درجه اثباتش ضعیف است که مثلا با اصل عملی ثابت شده است، یقینا در باب تزاحم ارتکاب او جائز است. ولو بخاطر تخییر یقینا جائز است. فرض کنید هر دو آب از نظر واقع مساوی هستند. اینجور فرض کن. این آب می دانم یک قطره خون در او افتاده همین الان، آن آب هم دیروز یک قطره خون در او افتاده بود، ولی احتمال می دهم دیشب این آب دوم را متصل به کر کرده اند و پاک شده است. آیا شما احتمال می دهید که شارع اصرار کند و بگوید آب اول را بخور که می دانی یک دقیقه پیش نجس شده است؟! می پرسیم چرا جناب شارع؟ می گوید من به تو می گویم. می گوئیم جناب شارع! شما حکیمی، ترجیح مرجوح بر راجح قبیح است، ترجیح بلا مرجح بر تو بلا ملاک است و خلاف حکمت است. شما بیائید اصرار کنید که باید این آبی را که مقطوع النجاسة است بخوری، واز آن آب مستصحب النجاسة اجتناب کنی این درست نیست.

حالا یکوقت ملاک او اهم است یعنی مثلا در این آب دوم یک قطره خمر افتاده بود، خب قطره خمر با قطره خون فرق می کند. اما فرض این است که ملاکهای واقع فرقی نمی کند. احتمال نمی دهیم که شارع بیاید بگوید باید حتما این آب اول را بخوری که صددرصد نجس است. یعنی نجس کاری صددرصد بکنید به کمتر از این راضی نیستم. این چه مولائی است؟! ولکن اصلش محتمل است. شارع بیاید بگوید از این آب مقطوع النجاسة اجتناب کن، حالا که مضطری برو آن آب مستصحب النجاسة را بخور. حالا استصحاب است گاهی هم خلاف واقع در می آید. ولذا اطلاق إجتنب عن النجس محکّم است و نتیجه اش این می شود که در باب تزاحم فقط مرجحات تکلیف را از حیث ملاک نباید بسنجیم. یک حیث دیگر هم این است که درجه اثبات تکلیف را هم در نظر بگیریم.

سؤال: یک خطاب نسبت به بعضی از مصادیقش اطلاق دارد و نسبت به بعض مصادیق دیگر اطلاق ندارد. إجتنب عن النجس نسبت به آن مستصحب النجاسة می گوید من اطلاق ندارم.

جواب: چرا دقت نمی کنید. إجتنب عن النجس تقیید خورده، نمی دانیم تقیید خورده به کمتر یا بیشتر. کمتر این است که بگوید إجتنب عن النجس ما لم تصرف قدرتک فیما لا یکون اضعف فی درجة الاثبات. این یقینی است. اما اینکه بیاید بگوید إجتنب عن النجس ما لم تصرف قدرتک فی امتثال تکلیف آخر مطلقا ولو کان اضعف درجة فی مقام الاثبات، خب این تقیید زائد است. تکلیف کمتر متیقن است. ما یقین داریم که إجتنب عن النجس نسبت به آن آب مستصحب النجاسة یقینا مشروط است. چرا؟ برای اینکه مسلم جائز است بر من که این آب مستصحب النجاسة را بخورم و اجتناب کنم از آب مقطوع النجاسة. این مسلم است. اما از آن طرف چی؟ آیا بر من جائز است که آب مقطوع النجاسة را بخورم بخاطر اینکه می خواهم از آب مستصحب النجاسة اجتناب کنم؟ نه، این خلاف اطلاق إجتنب عن النجس است. و اصالة الاطلاق مقدم است.

سؤال وجواب: هر مسلکی را بگوئید، استصحاب را بگوئید آقای خوئی فرموده علم تعبدی است. بالاخره علم تعبدی یعنی علم ادعائی و مجازی. فرق می کند درجه اثبات آن با علم حقیقی. علم ناشی از اماره فرق می کند با علم ناشی از اصل عملی. ولذا اینها را باید در نظر گرفت.

شاید آقای حکیم می خواسته این را بگوید که در یک خطاب دلیل نهی مسلم است، چون غصب که محتمل نیست مکروه باشد. ولی در مورد آنیه ذهب و فضه تعبیرهایی که در غصب است که نیامده است.

ولی ما اشکال صغروی می کنیم، معتقدیم حرمت شرب از آنیه ذهب هم مسلم است. «آنیة الذهب و الفضة متاع الذین لا یوقنون». به نظر ما این کالنص است در تحریم. اجماع هم داریم که استعمال آنیه ذهب و فضه حرام است. ولی اگر کسی گفت ظهور است، ظهورش این است که حرام است، خب شاید این ظهور مطابق با واقع نباشد، آنوقت سند، دلالت و همه اینها را باید در مقام تزاحم هم بیاوریم وسط و مطرح کنیم درجه اثبات کم و زیاد می شود. پس از نظر صغروی ما ایراد داریم، ما معتقدیم حرمت آنیه ذهب و فضه از مسلمات روائی وفقهی هست. ولی اگر کسی گفت ظهور است، اما در تحریم غصب که نمی شود بگوید ظهور است، او مسلم است و نص است. ولذا اگر همچنین فرضی شد که یکی شد نص و دیگری شد ظاهر، ما قبول داریم انصافا فرمایش آقای حکیم در این صورت درست است.

سؤال وجواب: بالاخره در استصحاب حرام واقعی صددرصد انجام نمی شود. اصلا عقلاء هم همین هستند. عقلاء هم اگر بدانند که یک راهی صددرصد به دره عمیق منتهی می شود و مصادف است با نابودی صددرصد. ولی یک راهی است که یک کسی گفت که این آخرش خطرناک است، خب شاید اشتباه کرده است. اگر در شرائط عادی باشد نمی رفتم، ولی در مقام تزاحم می گوید از این راه بروم بلکه این آقا اشتباه کرده باشد. ولی آن راه دیگر اشتباه در آن نیست، یقینا دره هولناکی در انتظار ما است. عقلاء مقام اثبات را نگاه می کنند می گویند آن صددرصد است و این صددرصد نیست.

در مقام تزاحم بین حق الله و حق الناس، مشهور گفته اند حق الناس بر حق الله مقدم است.

ما عرض کردیم دلیلی بر این مطلب نیست.

ممکن است کسی به برخی از روایات استشهاد کند، مثلا وصیت پیامبر اکرم به ابوذر که فرمود: یا اباذر الغیبة اشد من الزنا. بعد توجیه می کنند که چون زنا حق الله است غیبت حق الناس است، و در زنا لأن صاحبه یندم فیتوب فیتوب الله علیه. ولی در غیبت لا یغفر له حتی یستغفر له صاحبه. این تعلیل می گوید که حق الناس مهمتر از حق الله است.

اقول: اولا: این روایت سندش ضعیف است. برای منبر وصایای خوبی است ولی در فقه قابل استدلال نیست.

ثانیا: از کجای این روایت استفاده می شود که حق الناس از حق الله اهم است؟! بلا شک زنا از غیبت اهم است. یک متفقهی پیدا کنید که بگوید عند تزاحم الزنا و الغیبة زنا بکن. چرا؟ برای اینکه پیامبر فرمود الغیبة اشد من الزنا. نه، این روایت اشد حیثی است. اشدّ حیثی یعنی از این حیث اشد است که توبه در زنا احتیاج به حلالیت گرفتن از هیچ کس ندارد، ولی توبه در غیبت نیاز دارد به حلالیت گرفتن از مغتاب. از این حیث اشد است. نه اینکه اشد است بقول مطلق. خلاف ضرورت فقه است که بخواهد غیبت اشد مطلق باشد از زنا.

شبیه اینکه ما در روایت داریم درهم ربا اشد عند الله من سبعین زنیة کلها بذات محرم، در برخی روایات دارد فی علم الله. آیا یک متفقهی فضلا از فقیه پیدا می شود که بگوید ای خانم اگر شما دو راه داری، یا پولی بگذار دست کسی هر ماه به تو نزول بدهد زندگی ات را بگذرانی یا بروی زنا بدهی، برو زنا بده و پولت را نده دست نزول خوار شخصی یا بانک. چرا؟ برای اینکه یک درهم ربا از هفتاد بار زنا آن هم با محارم آن هم کنار خانه خدا بدتر است.

سؤال وجواب: وقتی زنا داد، آن زانی طبق میلش به این پول خواهد داد، هیچ مشکل غصب هم پیش نمی آید فقط مشکل زنا است.

آیا این فقهیا محتمل است؟! درهم ربا اشد عند الله حیثی است، از حیث اینکه اعلان با جنگ با خدا است، "فأذنوا بحرب من الله". اما در مورد زنا بدبخت اسیر هوای نفس شده اعلان جنگ با خدا نیست. این حیثی است. والا فقهیا محتمل نیست، که اگر طرف امرش دائر باشد که یک درهم ربا بخورد یا برود زنا کند، بگوید خب برویم زنا کنیم. همچنین احتمالی هست.

به این روایات اشد حیثی می گویند.

در جاهای دیگر هم هست. یک روایت می گوید بول اشد من المنی است، روایت دیگر می گوید منی اشد من البول است. حیثی است. بول اشد من المنی است، چون یجب غسله مرتین بخلاف المنی. منی اشد من البول است که «ذکر المنی فشدّده و جعله اشدّ من البول» از باب این است که ازاله منی نیاز دارد به فرک و دلک و موجب غسل جنابت می شود، اما بول موجب غسل جنابت نمی شود.

اینها شأن نزولهایش فرق می کند. شما در یک محیطی که برای زنا خیلی اهمیت قائلند، محیط مسلمین، اینجا وقتی می گوئید یک درهم ربا از زنا بدتر است، نمی خواهید قبح زنا را پائین بیاورید، بلکه می خواهید قبح رباخواری را جلو چشمشان مجسم کنید. یا در محیطی که زنا مذموم است می گوئی الغیبة اشد من الزنا، این اثر تبلیغی دارد و در ذهن مخاطب می ماند ولو اشد حیثی هست. چون حضرت که نمی خواهد در این محیط قبح زنا را پائین بیاورد. قبح زنا که پائین آوردنی نیست در محیط اسلام. قبح غیبت را از این حیث می خواهد ببرد بالا.

در روایت صحیحه داریم که فرمود: خداوند شر را در یک غرفه ای جمع کرد و مفتاح این شر شرب خمر است، والکذب شر من شرب الخمر. آیا واقعا از نظر فقهی ملتزم می شوید که کذب افسد است از کل محرمات دیگر. امر دائر است دروغ بگوید یا زنا بکند، آیا می گوید دروغ خیلی بد است پس برویم زنا بکنیم؟ کدام آدم بی سوادی همچنین حرفی می زند که ما بگوئیم. حیثی این است که از حیث مفتاح بودن شر اشد است. کسی که مشروب می خورد، دیگر عقلش که تعطیل یا نیمه تعطیل می شود دیگر احساس قبح نمی کند، مست که شد در حال مستی هر کاری می کند. این روایت می خواهد بگوید کسی که پایبند دروغ نگفتن نیست و دروغ می گوید، دیگر گناهان دیگر آسان از او صادر می شود. چون هر گناهی بکند دروغ می گوید و با دروغ می خواهد تحت پوشش قرار بدهد. در آن نقل تاریخی هم هست که پیامبر اکرم به یک انسان فاسدی که فقط یک سفارش از پیامبر می خواست فرمود دروغ نگو. آن هم یک عرب غیرتمندی بود مرد بود می گفت باید روی حرفم بایستم. آمد مشروب بخورد، گفت اگر پیامبر از من سؤال بکند که مشروب خوردی من اگر بگویم خوردم که بد است، و اگر بگویم نخورم گفتم دروغ نمی گویم. مشروب را گذاشت کنار. رفت زنا بکند او هم هکذا. هر گناهی خواست بکند همین جور بود. این روایت می گوید دروغ که نگفتی باعث می شود بقیه گناه ها را هم ترک کنی. اگر دروغ می گوئی مفتاح شر است. از حیث مفتاح بودن گفته است.

این مطلب را باید در روایات ما شدیدا در نظر بگیرید. اینکه برای مردم بگوئیم الغیبة اشد من الزنا، عیب ندارد، همان ذهن عرفی مردم به کمک ما می آید. والا اگر یک آدم دچار شبهه ای بگوید حاج آقا! تزاحم شد بین زنا و غیبت پس برویم زنا بکنیم دیگر، شما هم می مانید چه جواب بدهید. جوابش این است که اینها حیثی است، و در باب تزاحم اهم و مهم حیثی مهم نیست، اهم مطلق را باید در نظر بگیریم و او مقدم است.

ولذا حق الناس اهم حیثی است از حق الله. چرا؟ برای اینکه حق الناس یحتاج الی الاستحلال. البته در مصادیقش بحث است. مشهور بخاطر همین روایت وصیة النبی لأبی­ذر می گویند غیبت جزء حقوق الناس است. در صحیفه سجادیه هم بک عبارتی هست که از آن هم استفاده کرده اند که غیبت حق الناس است. آقای خوئی و آقای سیستانی و آقای تبریزی فرموده اند نه، غیب حق الناس نیست. همان که توبه بکنی کافی است، لازم نیست بروی از مغتاب حلالیت بطلبی.

ولی به هر حال حق الناس این اثر حیثی را دارد (حالا در مصداقش اختلاف است) که یحتاج الی الاستحلال، ولی حق الله احتیاج به استحلال ندارد. این اهم حیثی است ولذا ما در مقام ترجیح به این نگاه نمی کنیم.

سؤال وجواب: دیگر در اهمیت باید خیلی توجه کرد که دچار اشتباه نشویم. والا مبتلا می شویم به این شبهه که بعضی از آقایان می گفتند محیط ما اینطور است که اگر زنا و دروغ را کنار هم بگذاریم، می گویند ده تا دروغ هم بگویم عین خیالمم نیست، معلوم است که زنا اهم است از دروغ. ولی در غرب بروی بگوئی، می گوید ما ده بار زنا می کنیم یکبار دروغ نمی گوئیم. دروغ خیلی پیش آنها بد است. بله این اشکال در این جهت درست است که نباید ما سنت های جاهلانه را معیار قرار بدهیم، ولی مجموع روایات و مذاق شارع و ارتکاز متشرعه کشف کردیم که زنا اهم است از کذب، از غیبت. نسبت به کذب از روایات استفاده شده که فقط کذب علی الله و علی الرسول از کبائر است. مطلق کذب از کبائر نیست. در روایت معتبره هست که الکذب علی الله و رسوله من الکبائر. خود این نشان می دهد که کذب بر غیر خدا و پیامبر از کبائر نیست. در ترجیح اهم و مهم باید اینها در نظر گرفته بشود.

من یاد مطلبی از آقای سیستانی افتادم. ایشان می فرماید: یکوقت شدت عقاب را دلیل بر اهمیت قرار ندهید. ممکن است یکجا عقاب شدید باشد ولی مفسده اهم نباشد. چرا؟ برای اینکه تشدید عقاب برای جلوگیری از ارتکاب جرم است. ممکن است دواعی ارتکاب جرم در مردم در یکجا زیاد است، ولذا تشدید عقاب می کنند، اما در یکجای دیگر دواعی وقوع جرم کم است بین مردم، تشدید عقاب نمی کنند. ممکن است تلاش برای خودکشی جرم مهم و شدیدی باشد. اما چون دواعی برای خودکشی در مردم کم است، ایشان مثال می زند به اکل قازورات و خبائث، می گوید معلوم نیست مفسده اش کم باشد، اما دیگر نیازی نیست بگویند من اکل القاذورات یجلد عشرین سوطا مثلا. مردم چند نفر دنبال اکل قاذورات بودند که شما با تشدید مجازات می خواهید جلو آن را بگیرید. تشدید مجازات گاهی به تناسب دواعی وقوع جرم است. ولذا از تشدید عقاب نمی شود تشدید شدت مفسده جرم را کشف کرد.

اقول: البته این فی الجمله درست است، تابع استظهار در موارد مختلفه است. ما این را فی الجمله قبول داریم که در فقه هم می گویند که ممکن است شدت عقاب دنیوی هم دلیل بر شدت جرم نباشد. در صید می فرمایند "و من عاد فینتقم الله منه". کسی که بار دوم در حال احرام عمدا صید می کند کفاره ندارد، و می گوید دیگر حسابت با خدا. اما اگر جماع بکند در حال احرام، لکل جماع علیه بدنة.

(یک آقایی از کویت با واسطه با ما تماس گرفته بود که من طواف نساء بجا نیاوردم در عمره عمدا، تساهل کردم، آمدم ازدواج کردم و سالها زندگی کردیم، مقلد مرحوم آقای خوئی هم بود. گفتیم به فتوای آقای خوئی لکل جماع بدنة. گفت تمام شترهای کویت را هم اگر کفاره بدهیم کفایت نمی کند).